

با کریمان کارها دشوار نیست

گنبد طلایی بارگاه و مدفن بانوی محشر، چون خورشیدی است که بر کویر دل‌های مشتاقان بسیاری می‌تابد، شیفتگان بسیاری که دوست دارند پروانه باشند تا در میان پنجره‌های فولاد ضریح لانه‌گزینند و بگریند...



گنبد طلایی بارگاه و مدفن بانوی محشر، چون خورشیدی است که بر کویر دل‌های مشتاقان بسیاری می‌تابد، شیفتگان بسیاری که دوست دارند پروانه باشند تا در میان پنجره‌های فولاد ضریح لانه‌گزینند و بگریند

به گزارش خبرنگار مهر، ۲۳ ربیع الاول سالروز ورود حضرت فاطمه معصومه سلام‌الله‌علیها به قم است و به همین مناسبت مهدی توکلیمان عکاس و روزنامه‌نگار یادداشتی در این باره نوشته است.

روزی؛ از میان امواج دریای غم و اندوه، گوهر امید و آرزو سر برآورد و مرا به تکاپو وادار کرد. گویی، بوی امید به مشام می‌رسید و دل را بشارت یک هوای لطیف و یک آسمان صاف می‌داد. با همه چیز و همه کس، راز و نیاز، نشاید و دل آرام نباید. آن گاه که نور طلایی گنبد حرم، چشمان خسته ام را نوازش می‌داد، آهنگ‌های دردناک دل‌مُرد و افقی روشن از زیر ابرهای سیاه دلم بیرون آمد.

آن روز، چون آتشی که میل به خاشاک داشت، عشق زیارت مرا به سوی حریمی می‌کشاند، که خواسته یا ناخواسته از علائق پست مادی فراریم می‌داد. و آن لحظه یافتم که خدای مهربان، چشم لطف از حال زارم می‌پوشانده و روی لطف و عنایت از گرفتاری چون من متابیده است. می‌خواستم از غم زمانه برهم، گویی در وادی وصل حق گام بر می‌داشتم.

مرا فرموده بودند که برای ورود باید از درب خلوص آمد و ریا را در پشت دیوارهای آن حرم رها نمود، بی ادب، قدم در آستان صحن مگذارم و بر سینه سینا آرام قدم بردارم. برآستی باید دل‌ت را کند و برای ورود از همگان جز او و خدای او دل ببرد.

شده است که دلت پر از ناله باشد و ظاهرت خالی از جوش و من آن روز چنین بودم، لبریز از حرف اما از گفتار خاموش. حرف بسیار داشتم، اما رخصت و اجازه‌ی گفتار نمی‌یافتم، گویی، بر سر هزاران اسرار دلم سر پوشانده بودم و خاموش خاموش بر اندیشه شکارگاه غریب دنیا بودم، که چگونه بر دام آن صیاد افتاده بودم. و چرا تاکنون دل بر خرابه‌ای بسته‌ام که دنیایی از معاصی و گناه را بر کوله بارم افزون نموده است و مرا خانه زاد محنت، اندوه و ماتم کرده است. یادم آمد، که بنای خاک بر آب است و آب بر باد و بیچاره من که اعتماد بر خاک سست بنیاد کرده بودم و غافل از آنکه در همین خاک مدفن مولایی است که از فرش درگهش، بسیط خاک در عرش افتخار می‌کند.

از ازل، از همان زمان که بنای فراق گذاشته شد فلک سه فاطمه را مبتلای فراق نمود و صاحب این بنای آسمانی، بانویی است که در فراق و آتش هجران برادر و انتظار هوای وصل برادر غریب خویش شراره‌ای بر جسم مبارکش افتاد و حزینه مضطر و علیله‌ی تبتار را یک هفته و ده روز در بستر بیماری در سرزمین قم نهاد و ندیده روی سلطان غریب در آرزوی دیدار جان سپرد و ساکنان شهر، در سرزمین نورانی قم او را در ماتم و سختی به خاک سپردند و امروزه بارگاه هزاران عاشق زیارت و ولایت است.

گویی، از راه دور آمده بودم و غرق نیاز، نشاید و نباید که با دست خالی از حرم می‌رفتم و می‌دانستم گدا هرگز از درگاه سلطانی نمی‌رود، چرا که آئین‌گذاری بر استغنا سلطان نهاده‌اند و باید آنقدر، حلقه‌ی درب را کوبید تا صاحب خانه نظری سازد. و در آن حال و هوا بودم که صدای "لا اله الا الله" عده‌ای سیه‌پوش مرا اشارت داد که عالم همه باطل است و غم عالم هم باطل، آن گاه که آنان بدنال‌تابوتی از چوب به حرم می‌رفتند، مرا آموختند که روزی باید از این دار غرور بار سفر بست. و در برابر آن همه احسان الهی که خداوند روزیم نموده بود، چند صباحی را مقیم کعبه‌ی کوی کریم اهل بیت (ع) باشم شرمنده بودم و با خدای خود می‌گفتم: امان از لحظه‌های غفلت بسیاری که شاهدیم، هستی و می‌بینی ام مرا و من در حال و هوای معصیت و گناه و hellip&;

در حرم "گل باغ رسول"، "انسان از همه ما سوی"، سواست

و نام آن "دوای دل‌های سوخته" "برای هر بی‌نوا"، نواست

آن روز، از دریای وحشتناک معاصی ام به ناخدای دل های غرق شده در معصیت، پناه آورده بودم و می خواستم از آن دریای طوفانی به ساحلی برسم و برای رهایی، بدنبال جرعه آبی شفا بخش آمده بودم. فکر آن همه پستی و مستی، آزارم می داد، گویی، سرمایه ام جز دلت و خواری نبود و سروشی جز غفلت و فراموشی نداشتم؛ اما، می دانستم با کریمان کارها دشوار نیست. همین یاد، خاطر غم دیده ام را شاد می کرد. حیران بودم، علتش را نمی یافتم، اما جان می خواست از بدن بیرون رود.

برگ بر خاک افتاده ای بودم که از قله سرسبز ولایت، جدا مانده بودم و هراس از این جدایی مرا به سوی حرم کشانده بود، مانند برگ بر خاک افتاده ای بودم که جز، دل، هیچکس از من می پرسیده بود که چرا از آن قله سرسبز جدا مانده بودم. در رنج روز افزون بودم و دایم بیم آن داشتم و دارم که اگر، "حبیبه ی حق" چاره ی دردم نکند و کارم ز درمان بگذرد چه باید کنم. هر زمان که فکر عمر می کردم و یاد بهارهای گذشته ی از عمرم، شعله آهم در می آمد و می خواست دامن سپهر را بسوزاند روانه ی حریم دخت موسی بن جعفر (ع) می گشتم.

چه شب های مهتابی بسیاری که تا صبح با چشمان پر آب، در آن بارگاه عرش آهنگ و رواق سیمین رنگ بوده ام و همدم آن شب هایم ناله بوده است و باده ام خون دل و مطرب بزمم، سوز و گداز و فغان،

صبح ها را در محنت شب های توسل گذرانده ام و طهرها را در ماتم اندیشه آنکه "آفتاب برج طهارت" عنایت نکند. عصرها در غم گذشت زمان و شام های زیادی در اضطراب فرداهای عمرم و تنهایی شب های تاریک قبرم، و هرگاه از پریشان خاطری و فکر خطاها و معاصی ام دل به سودایی می دادم، به ایوان بزرگ حرم می رفتم و سر بر زانو می نهادم و آن گاه که می خواستم رخ بر آتش دهم و تن بر تاب، اقرار به گناه در تکه جنت فردوس روی زمین خود را آرام می نمودم. هرگاه، در صحن آینه، دیدگانم بر آینه های در هم رفته می افتاد، از خود بیزار می شدم و دل مجروحم را روانه صحن می کردم، به قصد میهمانی می رفتم و نمی دانستم دعوت شده بودم یا نه؟ صد حیف، که آینه دلم بی حاصل بزنگ افتاده بود و هزاران حیف که تا آن زمان از گلشن زیارت ریحانه رسول و علی (ع) گلی نچیده بودم.

اما، کنون دل بر این خوش کرده ام که من پا برهنه بگیتی، گدای کوی دخت زهرای اطهرم و روی بر سرای کریمه ای نهاده ام از خاندان ولایت، با دست گدایی به سوی بانویی دراز نموده ام که اُخت سلطان غریب طوس است. دانسته ام که یک نفس بی یاد بی بی (ع) زندگانی مشکل است و مشکل تر از آن بی حدیث لعل بی بی، شیرین بیانی نمودن. براستی زندگی به غیر شرح عشق اهل بیت (ع) گنجایش ندارد و بی یاد آنان زندگانی در هر دو عالم مشکل است و جانکاه. دنیا را شاید که هر چند نشاید، اما آخرت بدون شفاعت اهل بیت (ع) و شفیعہ ی روز جزا خسروانی است جبران ناپذیر.

براستی، یاد حضرت، مونس شب تار دل عاشقان بسیاری است، آنان که آرزو دارند چون کبوتران حرم مقیم آن کوی شوند و دایم بر طواف گنبد طلائی و زرین حرم مشغول. بسیارند، که آرزو دارند پیش نور شمع زیارت حضرت به پرواز درآیند؛ پرزند، تا بسوزند و در سوختن از پروانه ارشاد گرفته اند، می خواهند چنین بسوزند که هرگز اثری از آتش و خاکسترشان نماند. آنان، کف حاجات به درگاهی برآورده اند که آستان عزیزش برای آنان آسمانی است از رحمت، لطف عنایت و شفاعت. وصف نعمت های بی شمار کریمه ی اهل بیت (ع) را آرایش بیان خود کرده اند و قوت زبان.

براستی؛ که حرم ها، حرمت دارند، و حرم بنت پیامبر، حرمی است که کعبه ی عشق است و بر روی همگان باز و باید حرمتش را پاس داشت. حرم زیب گلستان آل طه، زیباترین محفل روحانی زمینیان و آسمانیان است. عشق بازان همگان گلچین گلستان زیارت این حریمند، عاشقان در درگاه فاطمه ی معصومه (ع) با دست و پایند، عارفان، بر خوان احسان بی بی ریزه خواریند، ستارگان و سیارگان ایوان حرم، گل چینند. مهر و ماه شمع فانوس شبستان های این حرمند. و راست گفته اند و گویی دُر سفته اند که زائران این کوی چون بحرهای لب تشنه ابر نسیان اند.

صداهای درهم پیچیده زائران، توأم با نغمه های ملکوتی قرائت قرآن، الحان موزون مؤذن، صدای توسل، التماس و hellip؛ مشام جان را به ذکر و فکر رب معطر می سازد. همگان در بارگاه خواهر امام غریب، غریبانه از درگاه غافر الخطایا، عفو گناهان می طلبند و غفران ذنوب و گناهان مسئلت دارند، می خواهند شرح دل چاک خویش کنند و چونان نی هر لحظه نالانند، گویی دل و دهان را وقف ثنای نوگل ریاض پیمبرنموده اند. نام و یاد بانوی محشر شمع محفل افروز عاشقان بسیاری است که پروانگان آن محفل اند و گشتن بر گرد عاشقان و شیعیانی چنین کار چو منی رو سیاه. بر قبله اهل وفا عده ای با موی سفید آمده اند و از رو سیاهی خود می گویند، غرق معصیت اند و به امید عنایت آمده اند و ندای همگان "اغفر لنا المعاصی" است. براستی ما بندگان ذلیل در محضر آن خالق جلیل، نباید ندائی جز "یا سامع

در حرم، همگان چون صیدی می مانند که رضا به فضای بلند اختر آسمان استجاب داده اند، به آن امید، که طوق نوکری از گردن هایشان باز نشود. در حریم زیارت چون بلبلان بال سوخته ز آتش گل می سوزند و با مراد خویش راز و نیاز می کنند، اشک ندامت می ریزند، یا رحمان و یا رحیم سر می دهند و چون ماهی شناور در سرشک گشته اند و در میان آب بریانی معاصی بسیار خویش اند. حال خود را نمی دانند، صبر از دلهاشان رفته و هوش از سرها، گویی جان ز تن و خواب از دیدگانیشان پرواز کرده است. با غسل زیارت آمده اند که مقدمه ای باشد برای غسل و طهارت دلهاشان، چرا که می دانند روضه پناه اهل ایمان و محبوبه داور، برای مردمان پاک سیرت است و طاهر. چه بسیارند، قوم شوریده حالی که از نژادهای گوناگون و با زبان های مختلف اما متحد وصف شوریده حالی خود می گویند. و به راستی چه زیباست مهر زهره ی آسمان هفتم ولایت، چون عکس بر آینه، که بر سینه تمامی زائران عیان است. آنان زائران عشق اند و جز حرم دوست جایی نمی روند، کجا را دارند که بروند؟ جز حرم او که خواهر ولی خدا و دخت ولی الله است. آنان می خواهند بر بال کبوتران حرم سوار شوند و چونان به پرواز درآیند و به راحتی آنان بر فراز آسمان آبی حرم پرواز کنند.

براستی که گنبد طلایی و زرین بارگاه و مدفن بانوی محشر، چون خورشیدی است که بر کویر دل های مشتاقان بسیاری می تابد، شیفتگان بسیاری که در اندیشه بلند پروازیهایشان دوست دارند پروانه ای باشند تا در میان پنجره های فولادین ضریح مطهر ره یابند و آنجا لانه ای گزینند برای همیشه، بمانند و بگریند، پروانه ای شوند تا بر دیگران نیابند و بر دستان خشکیده و چروکیده مردان و زنان زائر بوسه زنند و آن گاه که دستان کودکانه ای را بر ضریح مطهر احساس نمودند، بیوسند. دلهاشان می خواهد پروانه ای باشد تا با پرهایشان، اشک چشمان زائران را پاک کنند. زائران آن بارگاه غرق نور، همزبان و همدم همه اسم صاحب خانه را بر لب دارند و چون رشته شمعی همه به یک جا جمع گردیده و دلسوزانه او را می خوانند و فقط از او می خواهند که شایسته خواستن و خواندن است.

چه بسیارند زائران پاک دل و روشن ضمیری که می خواهند چون پروانه، شب های جمعه در میان گلدان های بالای ضریح مطهر بمانند تا زائر غریبی که غریبانه و ناشناس به زیارت می آید را زیارت کنند و از بالای همان گلدان ها بر زیر قدم مبارکشان جان سپارند. باید خوشحال بود که غم های بسیاری بر دل است و باید دانست که بر هر دلی غم دوست جا نکند و هر صدفی لیاقت گهر شدن را ندارد. افسوس که ظاهرینان بسیاری قم را حزن انگیز می دانند و ملال آور، اما میاد که با آنان هم عقیده شوی و باید بدانی که مردم با خلوص و یقین، عاشقان و عارفان ولایت، قم را قرین روح و ریحان می دانند و فضایش را فضای غم زدای و غفران آفرین و به حق که:

این درگه به فردوس برین دارد ناز ساینده به ساختش شهان روی نیاز

امروز متاب روی از آن تا فردا درهای بهشت بر رُخت گردد باز

و شاید شایسته باشد خاتمت این مقال با جملاتی خطاب به "بانوی کرامت": ای مهربان تر از باران! یا فاطمه معصومه علیها السلام! اگر چون بلبلان از درد هجر خویش ننالم و زبان نگشایم چه سازم؟! ای گوهر مدفون در قم! در قم بودن و به یاد شما نبودن، جیره خوار سفره کرم و احسان شما بودن و بر خود نبالیدن ستم است، در حریم شما بودن و در پوست خود گنجیدن هم ستم دیگر. بارها و سال ها به شادی کبوتران کهنه بنای آسمانی شما، حسرت خورده ام و آرزو داشته ام که چون کبوتران بر دور قبه منور شما طواف نمایم. ای شفیعه ی روز محشر! قسم به کبوتران حرم به آنان که نظاره گر گفتگوهای حزین من بوده اند به آنان که حدیث دردناک و خاطر اندوهگین مرا شنیده اند، به هیچ التجا و پناهگاهی جز این بارگاه منور پناه نخواهم برد. ای خواهر سلطان دین! بسیار عهد و توبه خود شکسته ام و روی سخن گفتن نداشته ام و من چون شمع با زبان آتشین، حکایت غفلت ها و خطاهایم را برای کبوتران حرم گفته ام، کبوترانی که سوز گریه های شبانه و تنهایی ام را نگاه کرده اند. ای کریمه اهل بیت علیهم السلام! دلم می خواهد، جواب سلام هایم را بشنوم، اما می دانم که محرم نیستم و این ضایعات عمر است که انسان جیره خوار کریمه ای باشد و جواب سلام از سیده ی خود نشنود.

یا فاطمه معصومه علیها السلام! دلم می خواهد آن هنگام که انار سرخ غروب جمعه، در حوصله ی روز می ترکد، روزیم باشد تا در ایوان مقدس حرم شما بغض من هم بترکد و آنجا در غربت و غریبی، منتقم خون پهلوی مادر غریب شما بگیریم. یا اخت الرضا علیه السلام! از همان زمان که بر فراز تربت مطهر شما سقفی از بوریا گسترده بود و برادر شما زیارت این حرم را معادل جنت خواند، دانستم که هیچکس بدون عنایت شما به زیارت مشرف نمی گردد، پس سعادت و عنایت خویش از من مگیر و روزی زیارت با معرفت بر من قرار ده. و ای بانوی کرامت! کی توانم از خجالت سر بالا گیرم، مگر ابر رحمت شما شستشوی من گنهکار کند.

يا فاطمه المعصومه اشفعى لى فى الجنه فانّ لك عندالله شأننا من الشأن
جيره خوار آستانه كريمه اهل بيت عليهم السلام